

## آمریکا سامانه ضد موشک بالستیک به عربستان می‌دهد

وزارت خارجه آمریکا روز جمعه (ششم اکتبر) ضمن تایید خبر عقد این قرارداد تسلیحاتی آن را در راستای سیاست‌های امنیت ملی ایالات متحده توصیف کرده است. وزارت خارجه هم‌چنین تصریح کرده است که واگذاری این سامانه ضد موشک بالستیک سیستم دفاعی عربستان و امنیت در حوزه خلیج فارس را در برابر تهدیدهای منطقه‌ای از جمله ایران تقویت خواهد کرد. اعلام رسمی این قرارداد تسلیحاتی تنها یک روز پس از آن صورت گرفت که عربستان از روسیه تسلیحات جدید پدافند هوایی خریداری کرد. این قرارداد تسلیحاتی ۱۵ میلیارد دلاری هم‌چنین تنها یک روز پس از اعطای جایزه صلح نوبل به یک نهاد غیردولتی برای ریشه‌کنی تسلیحات هسته‌ای علنی شد.

در همین حال، پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا، می‌گوید فروش این سامانه ضد موشکی تاد به ریاض، موجب برهم خوردن توازن قوای تسلیحاتی در منطقه نخواهد شد. آمریکا سامانه ضد موشکی تاد که می‌تواند موشک‌های قاره‌پیما را هدف قرار دهد را هم‌چنان در اختیار کره جنوبی قرار داده است تا این کشور را در برابر تهدید حمله موشکی پیونگ‌یانگ به سنول، مجهز کند.

شماره ۱۵۰ سال چهارم، یکشنبه، ۱۶ میزان، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۸ اکتبر ۲۰۱۷

شماره ۱۵۰

## بنیادگرایی دینی در افغانستان چگونه پایه‌گذاری شد و فرجام آن چه خواهد بود؟



کوهبندی

در این وضعیت بحرانی است، که اتحادشوری در کشور تجاوز و ایالات متحده و متحدین منطقوی اش به دنبال گمشده‌ی شان به این گروه‌های نوزاد برخورد و آنرا زیر آموزش و تربیه می‌گیرد. غرب که برای جبهه‌آرایی در مقابل اتحاد شوروی به یک شریک دینی؛ اما زیر سلطه نیاز داشت، با سرمایه‌گذاری روی آن، خشونت دینی آنرا جهت ضد شوروی داده و به تجهیز و تسلیح آن پرداخت. این گروه‌های نو ظهور که حالت ابزاری برای بی‌ثباتی دولت کابل داشت، به زودی به گروه‌های جنگی اجیر تبدیل و در دام سرویس‌های استخباراتی منطقه گیر کرده و به قفس آن‌ها اسیر شد.

## طالبان ۱۰ خانه را در بادغیس آتش زدند

برخی از اعضای شورای ولایتی بادغیس می‌گویند، پس از پیوستن بیش از ۱۵۰ باشندۀ این ولایت به طالبان، افراد این گروه بیش از ۱۰ خانه حامیان دولت را آتش زدند. فرید اخیزی معاون شورای ولایتی بادغیس، می‌گوید، طالبان روز گذشته با حمله بر بخش‌های سنه‌اردو و تگاب‌رباط ولسوالی آبکمری، این شمار خانه‌های مسکونی را به آتش کشیدند.

به گفته‌ی وی افراد یک‌جا شده با طالبان، باشندگان روستاهای برج، سربیشه و ریگی ولسوالی‌های قادس و جوند می‌باشند. معاون شورای ولایتی بادغیس می‌گوید، درگیری روز گذشته ۲ نیروی امنیتی و ۵ تن از طالبان کشته شدند. آمار دقیق زخمیان تا کنون مشخص نیست.

اما مقام‌های امنیتی در بادغیس می‌گویند که هنوز این شمار غیرنظامیان با گروه طالبان یکجا نشده‌اند و آنان تلاش دارند تا جلو این کار را بگیرند. غلام‌سرور حیدری، آمر امنیت فرماندهی پولیس بادغیس می‌گوید، نیروهای کمکی به ولسوالی‌های آبکمری، قادس و جوند فرستاده شده‌اند.

گروه طالبان اما در صفحه رسمی وب‌سایت خبری‌شان نوشته‌اند که حدود ۲۰۰ تن از باشندگان ۲۷ روستا از مربوطات ولسوالی‌های قادس و جوند بادغیس با سلاح‌های دست‌داشته‌شان به این گروه پیوسته‌اند.

## حقوق بشر: سربازگیری شورشیان از کودکان افزایش یافته است

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان از افزایش سربازگیری نیروهای شورشی از میان کودکان افغانستان ابراز نگرانی کرده و گفته است تلفات کودکان نسبت به سال‌های گذشته دوبرابر شده است.

عبدالاحد فرزام، رئیس دفتر کابل این کمیسیون گفته است تعداد کودکانی، که در جبهه‌های جنگ در افغانستان کشته می‌شوند، دو برابر شده ولی از ذکر آمار دقیق خودداری کرد. به گفته او شورشیان مخالف دولت به طور گسترده از کودکان سربازگیری و به عنوان نیروی جنگی استفاده می‌کنند. آقای فرزام افزود سربازگیری کودکان و استفاده از آنان در درگیری‌ها براساس قوانین بین‌المللی حقوق بشر دوستانه ممنوع و جنایت جنگی تلقی می‌شود.

به گفته او بیشتر از ۷۰ درصد تلفات این کودکان متوجه نیروهای شورشی است. این عضو کمیسیون حقوق بشر افغانستان گفت که کودکان در مناطق جنگی در معرض آسیب‌های گوناگونی قرار دارند از جمله تجاوز جنسی به آنان، استفاده در قاچاق و به کارگیری آنان در حملات انتحاری. سازمان ملل نیز در آخرین گزارش خود از وضعیت کودکان افغان ابراز نگرانی کرده و گفته که کودکان افغان با خطرناک‌ترین وضعیت روبرو هستند. براساس گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۱۶ میلادی حدود هشت هزار کودک در کشورهای در حال جنگ کشته شده‌اند که ۴۰ درصد آنان کودکان افغان بودند. در این گزارش آمده که شمار تلفات کودکان افغان به حدود ۱۳۴۰ رسیده که باعث نگرانی است. این نهاد افزوده که علاوه بر این تلفات، صدها کودک به اجبار به سربازی گرفته شده و یا هم مورد خشونت‌های جنسی قرار گرفته‌اند.

## عاشورا؛ فرصت نمایش خشونت و افراط گرایی

احمدشاه کهزاد



هویت قومی-مذهبی در جامعه‌ی افغانی صورت می‌گیرد، که این امر بر هیچ کسی پوشیده نیست. امروزه دسته‌های سینه‌زنی و قمه‌زنی باعث بندش جاده‌ها و خیابان‌ها شده و قسمن نظم عمومی را مختل می‌سازد، در اثر قمه‌زنی و تیغ‌زنی صدها لیتر خون بدون این‌که راه به‌جای ببرد، به جاده‌ها و خیابان‌ها هدر می‌رود، به رغم این‌که زخمیان نیروهای امنیتی کشور شدیدن به خون نیاز دارند و افزون بر این، بلند گویای مساجد و تکایا تا نیمه‌های شب فعال بوده و برای اکثر خانواده‌های هم‌جوار مساجد و تکایا دردرس ایجاد می‌کند، که به لحاظ اخلاقی و فرهنگ شهرنشینی درست نمی‌باشد.

ناگفته پیداست که پدیده‌های اجتماعی در گذر زمان تغییر می‌کند، که با این وجود، تجلیل از دهه‌ی محرم نیز از این امر مستثنی نیست. بدون شک در دو دهه‌ی اخیر، چگونگی و نحوه‌ی گرامیداشت از دهه‌ی محرم با دگرگونی‌های چندی همراه بوده است، که رماندازی دسته‌های سینه‌زنی و قمه‌زنی، سیاپوش کردن شهر و ایجاد چایخانه‌ها دال بر این ادعا می‌باشد. واقعیت این است که در دوره‌ی پسا طالبان، تجلیل از ماه محرم در جامعه‌ی شیعی، با هدف خاص مذهبی که گویای ارادت خاص و علاقه‌ی قلبی به حسین بن علی باشد، صورت نمی‌گیرد، بلکه به منظور نشان دادن

## چه چیزی بر روند دموکراتیک‌سازی جامعه سایه افکنده است؟

روستایی



حمایت می‌کند. اما احیای هویت دینی اغلب در تضاد به تمایلات اکثریت بوده و جز به بنیادگرایی و تأکید بر تعریف دینی پذیرش هر گونه باور اصلاح‌طلبانه‌ی دیگر را نفی می‌نمایند. در این منازعه تمایلات دموکراتیک خواهی زیر فشار مطالبات احیاگران دینی بوده و جلوه‌ی ناسیونالیزم واقعی در آن کم‌رنگ گردیده است. در بسا موارد به هراندازه باورهای بنیادگرایی دینی تشدید می‌شود، تمایلات ملی آن بی‌مایه و اما قومی آن تقویه می‌شود. در این دو نگرش، اولی با تکیه روی مطالبات مردم و دومی بر باورهای بنیادگرایی اتکا و در مقابل مردم‌سالاری الترناتیف قومی را حمایت می‌نماید. صفحه‌ی ۳

پس از سقوط کودتایان ۷ توری، دو گرایش سیاسی بیشتر ذهن مردم افغانستان را به خود مشغول ساخته است. ۱- تمایل به دموکراتیک‌سازی و تقاضا برای مشارکت سیاسی-همگانی. ۲- گرایش به احیای هویت دینی. در کنار این دو تمایل، علاقه‌مندی به هویت‌های محلی و فرهنگی دیگر نیز وجود دارد، اما موثرت آن در مقایسه با دو نگرش اساسی دیگر چندان قوی و تاثیر گذار نیست. تمایل به دموکراتیک‌سازی و تقاضا برای مشارکت سیاسی اقوام داعیه‌ی است، که اکثریت قاطع مردم افغانستان از آن



## گپ مردم



### غنی؛ رییس جمهوری که ریاضت بی‌برنامگی سیاسی‌اش را می‌کشد

#### احساس

یک هفته پس از سفر رییس ستاد ارتش پاکستان «جنرال قمر جاوید باجو» به کابل و دیدار با مقام‌های حکومت وحدت ملی، حضرت عمر زاخیلوال، سفیر افغانستان در پاکستان اعلام کرده است؛ که رییس‌جمهور غنی قرار است به پاکستان سفر نماید. این در حالی است، که در جریان سه سال گذشته روابط دو کشور نوسان بسیاری داشته و هرگز عادی نبوده است. در این مدت، بارها مقام‌های هر دو دولت همدیگر را به راه‌اندازی حملات انتحاری و حمایت از گروه‌های تروریستی متهم کرده‌اند، تا جایی که آقای غنی بعد از اعلام راهبرد جدید امریکا در قبال افغانستان و پاکستان، صلح با پاکستان را استراتژی ملی خواند و آن‌را در دستور کار حکومت‌اش قرار داد. خبر سفر رییس‌جمهور به پاکستان در حالی اعلام می‌شود، که آقای غنی در گذشته بارها از دولت پاکستان انتقاد کرده بود، حتا باری به صراحت گفته بود؛ دیگر اعتمادی نسبت به پاکستان ندارد و این کشور در یک جنگ اعلام نشده با افغانستان به سر می‌برد.

در جریان سه‌سال گذشته یکی از نگرانی‌های مقام‌های حکومت افغانستان این بود، که جامعه جهانی، و در رأس آن ایالات متحده امریکا دیدگاه واضح نسبت به پاکستان ندارد و دلیل تداوم جنگ افغانستان را به گونه‌ای به همین امر مربوط می‌دانست. اکنون اما سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است؛ در شرایطی که دیدگاه جامعه جهانی و امریکا در قبال پاکستان واضح شده‌اند، چه چیزی تغییر کرده که حکومت افغانستان برخلاف روی‌کرد گذشته‌اش به دنبال نزدیک شدن با پاکستان است؟ آیا با نزدیک شدن به پاکستان مدیریت جنگ به دست افغان‌ها خواهد افتاد؟ یا نه این نزدیکی، شبه رفتار خوشبینانه‌ی دو سال قبل حکومت وحدت ملی، که حتا مقام‌های افغان به تبادل و ارائه‌ی اطلاعات امنیتی به پاکستان تن داده بود، یک اشتباه احقانه‌ی دیگر است؟

در این میان نکته‌ی قابل توجه این است، که آقای غنی و حکومتی که او رهبری می‌کند، بعد از گذشت سه‌سال هنوز نه‌توانسته است به یک تعریف مشخص از رابطه با پاکستان برسد. در این مدت تعامل رییس حکومت وحدت ملی با پاکستان به‌گونه‌ی بوده، که گاه پاکستان را دشمن استراتژیک خوانده و از مقاطعه با جانب پاکستان حرف زده و گاه روابط و گفت‌وگو با آن کشور را استراتژی ملی‌اش اعلام نموده، که نشان می‌دهد چقدر در تصمیمات خود آسیب‌پذیر بوده است.

از سرگیری روابط با پاکستان هیچ معنی غیر از این ندارد، که آقای غنی اعتراف می‌کند، که پاکستان در جنگ سرد و گرم سه‌سال گذشته برنده‌ی میدان بوده و نمی‌توان بدون همکاری با دولت پاکستان قدمی در راستای صلح و ثبات افغانستان برداشت. حال که رییس حکومت وحدت ملی تصمیم دارد به پاکستان برود، انتظار این است، که حداقل این بار جانب افغانستان مرتکب اشتباه نشود و با طرح برنامه‌ی دقیق، پاکستان را وادار به عقب نشینی در جنگ کشور نماید، نه این‌که مثل گذشته با پوف و بلوف‌های عوام‌پسند صرفن جایگاه تماشاگر داشته باشد و ابتکار عمل همچنان در دست پاکستان باقی بماند. آقای غنی باید طوری عمل کند که پاکستان تصور نماید بدون همکاری صادقانه در پروسه صلح افغانستان، آن‌چنان که از چشم امریکا افتاده است، از چشم دیگر کشورهای همکار با امریکا نیز خواهد افتاد و در سطح جهانی منزوی خواهد شد، نه این‌که با رفتار و گفتار غیر سیاسی توپ بازی را در میدان پاکستان پرتاب کند و بگذارد آن‌ها همچنان از جنگ افغانستان سود سیاسی، اقتصادی و... ببرند.

بدون شک شکست پروسه صلح در گذشته، ناشی از سوء مدیریت حکومت افغانستان بوده است. این بار حداقل توقع این است، که آقای غنی و دستگاه حکومتی او با یک برنامه‌ی مدون و طرح‌ریزی شده، روابط با پاکستان را از سر گیرد، تا از این بیشتر مردم این سرزمین در کام هرج و مرج ناشی از ضعف حکومت نسوزد.

## بنیادگرایی دینی در افغانستان چگونه پایه‌گذاری شد و فرجام آن چه خواهد بود؟

در این وضعیت بحرانی است، که اتحادشوری در کشور تجاوز و ایالات متحده و متحدین منطوقی‌اش به‌دنبال گمشده‌ی شان به این گروه‌های نوزاد برخورده و آن‌را زیر آموزش و تربیه می‌گیرد. غرب که برای جبهه‌آرایی در مقابل اتحاد شوروی به یک شریک دینی؛ اما زیر سلطه نیاز داشت، با سرمایه‌گذاری روی آن، خشونت دینی آن‌را جهت ضد شوروی داده و به تجهیز و تسلیح آن پرداخت.

این گروه‌های نو ظهور که حالت ابزاری برای بی‌ثباتی دولت کابل داشت، به زودی به گروه‌های جنگی اجیر تبدیل و در دام سرویس‌های استخباراتی منطقه گیر کرده و به قفس آن‌ها اسیر شد.

رویا رویی خشونت‌بار با حکومت دست‌نشانده‌ی کابل و مخالفان سنتی و چپ، این گروه‌ها را از پایه‌ی اجتماعی محروم ساخته اما ریشه‌های آن‌را در زمین استخبارات منطقه عمیق‌تر ساخت. ورود کشورهای حریف در این بازی سیاسی در اوج جنگ سرد سبب شد، تا این گروه‌های که فاقد شخصیت‌های توانمند غرض تولید فکر و اندیشه‌ی دینی بود، بار دیگر به سنت‌های پیشین و رهبران سنتی دینی روی آورند. ورود سیل آسای کمک‌های مغرضانه‌ی مادی و تسلیحاتی و گسیل گروه‌های تندرو در کنار این گروه‌ها سبب شد، تا جنبه‌ی عاطفی مسئله تشدید و این گروه‌ها را ذوق‌زده و غیرعقلانی سازد. موجودیت امکانات وسیع سبب شد تا این گروه‌ها درون گروه‌های هم‌تبار، هم‌زبان و هم‌سمت جای پا باز نموده و هر یکی در محدوده‌ی خاص جغرافیایی قدرت‌های محلی را تشکیل دهند. این قدرت‌های محلی که به‌جای ملوک الطوائفی؛ اما با نام و وجهه‌ی دینی عرض وجود کرده بود، آسیب آن فقط متوجه طبقات پائین و محروم جامعه بود، زیرا فقط آن‌ها با عرق جبین و آبله‌ی دست‌شان آب و نان، عشر و زکات برای آن‌ها فراهم می‌ساخت.

بنیادگرایی در افغانستان، که در مبارزه علیه اتحاد شوروی پیشین، اراده‌ی سیاسی‌اش را از دست داده و تنها در بخش شعاری سیاست می‌کرد، غرض جلب حمایت مبارزان مسلمان بر ضد شوروی، منافع غرب را پاس می‌داد، این داعیه که در شکلیات از جانب غرب حمایت می‌شد، اما ماهیت آن که مبارزه با تجددگرایی غربی بود، کاملن مهار می‌گردید.

در نتیجه اسلام سیاسی در دو بخش تابع اراده‌ی جهان غرب شد؛ الف: در ساحه‌ی تأمین ساز و سامان جنگی و اعاشه و اباطه. ب: در بخش مدیریت کلان و ارائه‌ی طرحات و برنامه‌ریزی جدید برای دولت‌سازی.

دنیای غرب در عرصه‌ی اولی بازوان جنگی اسلام‌ست‌ها را اكمال و اما در بخش دولت‌سازی و توسعه‌ی سیاسی\_اجتماعی آنان‌را تا کنفرانس بُن در تاریکی نگهداشت.

وضعیت طالبان در این بخش غریبانه‌تر از جهادی‌ها بود.

بنیادگرایی در افغانستان، در همان بدو فعالیت سیاسی، از بستر یک نوع احساس عاطفی و حساسیت غیرعقلانی قد برافراشت. صاحبان این احساس بدون آن‌که کوچک‌ترین آگاهی معیاری از دانش دینی داشته باشند نخستین واکنش‌شان در مقابل جامعه‌ی در حال‌گذار برگرفته از عواطف دینی بود.

این احساس که اغلب عوامانه و بدون پایه‌ی علمی ایجاد گردید، جدا از واقعیت‌های موجود در جامعه‌ی بشری، تنها یک‌نوع دل‌سوزی عاطفی به سنت، و نقد کودکانه نسبت به باورهای جدید بود، که در جامعه‌ی آن روزی بر مبنای نیازها پدید آمده بود. نقد علوم طبیعی و ساینس با برچسب علوم ضد دینی یکی از غلط فهمی‌های بود، که بنیادگرایان افغانی بدون ارزیابی دقیق از نقش آن در زندگی معاصر، بدان دچار شدند. این غلط فهمی سبب شد، تا آن‌ها به‌گونه‌ی غیر ارادی تابع عواطف دینی گردیده و از شناخت جامعه‌ی بشری بر مبنای ارزش‌گذاری به دانش معاصر ناتوان شوند. دانش سنتی دینی که روی فراگیری آن پا فشاری می‌شد، بدون ویرایش و به‌روزرسانی، امکانات شناخت دنیای به این پیچیدگی از آن مقدور نبود. این متون سنتی که غیر قابل تغییر پنداشته می‌شد، در دنیایی که هر لحظه تغییرات بنیادی در بخش‌های وسیع علوم را شاهد است، حامیان این متون را در عالم جدا از واقعیت‌های جامعه‌ی بشری قرار داده و از آنان منتقدان بی‌مایه از دانش بشری پدید می‌آورند.

این یک واقعیت است، که اسلام دین رسمی اکثریت مردم افغانستان بوده و هست؛ اما این دیانت که توسط مدیران سنتی و دینی جامعه اداره و رهبری می‌شد، به شدت توسط بنیادگرایان و یا اسلام سیاسی نقد و سرزنش می‌گردید. این نكوهش بدون آن‌که جاگزین دیگر داشته باشد در عین حال که ساختار سنتی دینی را بی‌اعتبار می‌ساخت صاحبان داعیه‌ی جدید را از این‌که الترناتیف عقلانی برای جاگزینی آن نداشتند، بی‌مایه نشان می‌داد. پیامد آن سبب می‌شد تا اسلام که توسط این رشته‌ی سنتی حفظ و امتداد یافته بود، با توضیح سیاسی مواجه گردیده و یک نوع تنش درونی را شاهد گردد. این وضعیت که سر آغاز یک بحران اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی بود نظم متداول و سنتی را به شدت سوال برانگیز ساخت. این تعریف جدید دینی که به زودی با مقاومت نیروهای سنتی دینی، ساختار دولت و گروه‌های مخالف مواجه شد، راهی جز رفتن به بیرون و جستجوی اتکا به شبکات استخباراتی نداشت.

این گروه با تعریف دینی از دولت، اما در عمل هیچ‌گونه راهکار قانون‌مند که بتواند به‌جای الگوی غربی دولت‌سازی خلای سیاسی را پر نماید ارائه نتوانست، در نتیجه این گروه با لشکر قبیلوی که از لایه‌های پائین و اقشار متوسط جامعه‌ی خاص گرد آمده و به شکل طبیعی در محیط خشونت‌زای کوچ و روستا پرورش یافته بود. به‌جای ارائه‌ی مدل انسانی حکومت به نسل‌کشی و ترور مردم افغانستان متوسل گردید.

تشدید منازعه بحران سیاسی\_اجتماعی را فراگیر و سرمایه‌ی اجتماعی این گروه را از آن روگردان ساخت. به هرا اندازه مردم از این گروه فاصله گرفت به همان سطح خشونت افزایش یافته و اختناق سیاسی حاکم گردید. در نتیجه طالبان از فرط ناچاری مجبور گردید که حتی نماز جماعت را هم به زور برچه دایر نماید. در حالی که این جامعه بیشتر از آن به‌گونه‌ی ارادی و بدون سرنیزه به جماعت صف می‌بست. در نتیجه‌ی عدم ارائه برنامه‌ی دولت‌سازی، سبب شد تا در فضای عدم نظم سیاسی هیچ‌گونه طرحات نوگرایی برای اسلامیزه کردن ساختارهای اجتماعی - یک جامعه‌ی اسلامی سنتی پدید نیامده و در چنگال انارشیزم بقایای بجا مانده از تجددگرایی حاکمیت‌های پیشین را هم از دست دهد.

تکیه بر مسایل غیر ضروری زندگی بشری و تطبیق خشونت‌بار شریعت در ساحه‌ی زندگی اصولن هم نمی‌توانست به تغییرات بنیادی در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه منجر گردد. این عدم پاسخ‌گویی به نیازهای زندگی طالبان را به گروه‌های اساسن شکست‌خورده تبدیل و به جای پرهیزگاری از آنان گروه‌های آلوده به فساد به وجود آورده و یا به تعبیر دیگر گروهی که خواهان نابودی شر و فساد بودند، خود آلوده به این پدیده گردیده و جاذبه‌ی سیاسی\_اجتماعی‌اش را از دست دادند.

نیات غرب پس از پروسه‌ی بُن دقیقین ایجاد یک دستگاه امنیتی همکار به جای جهادگران و امارت اسلامی و توسعه‌ی سیاسی مغرضانه جهت دولت\_ملت‌سازی برای تضعیف بنیادگرایی و حکومت شرعی بود. اسلام سیاسی که در تضاد با رشد الگوی غربی حکومت‌سازی در جریان دهه‌ی مشروطیت نطفه بسته بود، پس از قریب به نیم قرن در جریان پروسه‌ی بُن به کودک دست‌آموز غرب مبدل و دابنیز مأمور امریکایی پروسه‌ی الترناتیف دولت\_ملت‌سازی را برای‌اش ارایه و تعریف کرد. این نیات آلوده به اغراض سیاسی، که زیر پرده‌ی دولت\_ملت‌سازی، دنبال اهداف ژئوپولیتیک‌اش بود، پس از قریب به دو دهه سر انجام توانست با ایجاد نقای عمیق اجتماعی فقط زمینه‌ی بقای خودش را تضمین و اما مردم رنج‌دیده‌ی افغانستان را به مصیبت مستمر دچار سازد.

**تشدید منازعه بحران سیاسی\_اجتماعی را فراگیر و سرمایه‌ی اجتماعی این گروه را از آن روگردان ساخت. به هرا اندازه مردم از این**

**گروه فاصله گرفت به همان سطح خشونت افزایش یافته و اختناق سیاسی حاکم گردید. در نتیجه طالبان از فرط ناچاری مجبور گردید**

**که حتی نماز جماعت را هم به زور برچه دایر نماید. در حالی‌که این جامعه بیشتر از آن به‌گونه‌ی ارادی و بدون سرنیزه به جماعت صف**

**می‌بست. در نتیجه‌ی عدم ارائه برنامه‌ی دولت‌سازی، سبب شد تا در فضای عدم نظم سیاسی هیچ‌گونه طرحات نوگرایی برای**

**اسلامیزه کردن ساختارهای اجتماعی - یک جامعه‌ی اسلامی سنتی پدید نیامده و در چنگال انارشیزم بقایای بجا مانده از تجددگرایی**

**حاکمیت‌های پیشین را هم از دست دهد.**

## برگی از تاریخ

### آیا گذشته، آغازی برای افغانستان و مناطق سرحدی است؟

"تهدید از ناحیه‌ی سرحد و فراسوی آن همواره برای مقامات بریتانیایی در دوران حاکمیت بر هندوستان یک دغدغه‌ی ذهنی بود. برای مهار این تهدید، بریتانیا بین سیاست تهاجمی و سیاست تمرکز در داخل با رویکرد مواجهه و کنترل غیر مستقیم در نوسان بود. ارتش پاکستان این بخش از فرهنگ استراتژیک بریتانیا را اقتباس و حتا همان ابزارهای بریتانیا برای پیگیری و اجرای سیاست‌هایش را نیز اتخاذ کرده است. ارتش پاکستان هم سیاست‌های تهاجمی، مانند دخالت مستقیم در افغانستان و هم سیاست‌های مشابه سیاست تمرکز در داخل یا توجه به بهبود اوضاع داخلی پاکستان را پی‌گیری کرده است. پاکستان در آغاز، از نزدیکی و حضور اتحاد شوروی در افغانستان هراس داشت و سپس حضور هندوستان در افغانستان به مثابه‌ی یک منبع ناآمنی دغدغه‌ی اصلی‌اش شد. پاکستان از دیرباز این نگرانی را داشته است، که اگر هندوستان پایگاهی در افغانستان داشته باشد، به تنهایی و یا با همکاری افغانستان می‌تواند اوضاع مناطق سرحدی غرب پاکستان را اخلال کند.

باید این نکته‌ی مهم را دانست که گزینه‌های فعلی پاکستان در افغانستان در چارچوب همین پس‌زمینه‌ی تاریخی که شرح آن آمد، وجود دارد. پاکستان علی‌رغم ادعای قبلی‌اش، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی به طور آشکار حمایت خود را از جنگ‌جویانی مانند ملا عمر، رهبر طالبان افغانستان و شبکه‌ی جلال‌الدین حقانی ادامه داد (Mullen ۲۰۱۱; Ressler and Brown ۲۰۱۱). پاکستان به طور پیوسته بالای نیروهای نیابتی خود سرمایه‌گذاری می‌کند؛ چون ارتش پاکستان می‌خواهد که توانایی هندوستان در افغانستان را محدود سازد. البته، هرچند که نظامیان پاکستان به متهم‌ساختن هندوستان به اجرای فعالیت‌های شوم، حمایت از جدایی طلبان بلوچ و تروریست‌ها در مناطق قبایلی تا بمب‌گذاری اهدافی در خود پاکستان عادت دارند، اما تلاش برای داشتن عمق استراتژیک در افغانستان را انکار می‌کنند.

این انکار پیوسته، بعضی از تحلیل‌گران را به این وسوسه انداخته است، که گویا نگاه پاکستان نسبت به افغانستان متحول شده است. یک نمونه‌ی برجسته، شجاع نواز است که به نقل از کیانی، فرمانده (پیشین) ستاد ارتش، که با او روابط نزدیکی نیز دارد، می‌نویسد که از نظر کیانی؛ «پاکستان در افغانستان به دنبال یک عمق استراتژیک متفاوت است: یافتن عمق استراتژیک از طریق ایجاد یک دولت باثبات و نه وابسته در افغانستان به دست می‌آید و یا حتا چه بهتر اگر هندوستان این کشور را به طور موقفانه اشغال کند» (Nawaz ۲۰۱۰, ۱۶). نواز به نقل از کیانی می‌آورد که: «ما در افغانستان عمق استراتژیک می‌خواهیم، اما منظور ما کنترل آن نیست... اگر ما یک افغانستان آرام، باثبات و دوستانه داشته باشیم، به‌طور خودکار عمق استراتژیک به دست می‌آید؛ چون سرحد غربی ما امنیت پیدا می‌کند و بیش از این درگیر دوجبهه نخواهیم بود» (۱۶). شجاع باور دارد که اظهارات کیانی نشان‌گر «تغییر عمده در تفکر استراتژیک فرماندهی ارتش نسبت به اواخر ۱۹۸۰ میلادی است و هنوز هم به غلط به عنوان ستون اصلی استراتژی نظامی پاکستان در نظر گرفته می‌شود» (منبع پیشین).

متأسفانه، ارزیابی نواز از عمق استراتژیک هم با معنای تاریخی این مفهوم که برای اولین بار در قرن هژدهم معرفی شد و هم با برداشت‌های جدید از آن در پاکستان پس از تجزیه‌ی شبه‌قاره، هم‌خوانی ندارد. حتا اگر کسی ادعای کیانی را نیز بپذیرد- که البته برخلاف این اظهارات شواهد زیادی، از جمله حمایت پاکستان از جنگ‌جویان اسلام‌گرا در افغانستان، وجود دارد- آن‌چه او می‌گوید یک تصویر جدید از عمق استراتژیک نیست. در واقع اظهارات کیانی بیان مجدد سیاست کهن تمرکز در داخل مرزهاست تا منابع و امکانات صرف مسایل و موضوعات داخلی کشور گردد؛ اما این به معنای آن نیست که افغانستان می‌تواند اهداف خود را فارغ از نفوذ پاکستان دنبال کند. در عوض کیانی پیشنهاد می‌کند که پاکستان به جای تعقیب سیاست تهاجمی و پیش‌دستانه که نیازمند منابع زیادی است و از سال ۱۹۴۷ میلادی آن را تعقیب می‌کند، به سوی یک رویکرد بیش‌تر محافظه‌کارانه حرکت کند. از این رو، حتا اگر کیانی در بیان اهداف خود صادق باشد، او طرفدار تاکتیک‌های متفاوتی برای داشتن عمق استراتژیک در افغانستان است و نه صرف نظر از این هدف."

منبع: کرول کریستین فییر، نبرد تا آخرین نفس، مترجم: خالد خسرو، انتشارات امیری، صص ۱۶۳-۱۶۴

صلاحیت بودن خلیفه، یا امیرالمومنین، اجماع و یا چگونگی گزینه این رهبری و در کنار آن در این عالم پر از شور و شر، ایجاد شورای مشوره‌دهی به مقام مورد نظر هر کدام تعریف افغانی‌اش را دارد، که هیچ‌گاه با اصول و اساسات دینی هم‌خوانی ندارد. این وضعیت را ما در جریان چهل سال اخیر به‌ویژه درتشکیل جمهوری اسلامی جهادی‌ها و تعریف‌اش از جمهوریت دینی و امارت اسلامی و باز خوانی‌اش از حاکمیت قبیله‌ی دینی و به‌خصوص در دموکراسی جان کری توسط مدیران‌اش غنی و عبدالله به خوبی شاهد بوده ایم.

چون این دو گزینه، فرمایشات و دستاویز بیرونی بوده و گزینه‌های ملی نیست، از آن رو هیچ‌کدام روی وجوهات مشترک و تحمل همدیگر در یک فرایند مشترک ملی فکر کرده نتوانسته اند. برخلاف تکیه روی شکاف‌ها و باورهای متضاد بیشتر بوده و در نتیجه این سناریوی غم‌انگیز و تأسفبار را سبب شده است. این وضعیت در شرایط آن‌چنان دشواری صورت می‌گیرد، که جامعه‌ی افغانی در ایجاد و تفکر اندیشه‌ی ملی و یا هر گونه باور سیاسی برخاسته از واقعیت‌های موجود اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌اش ناکام بوده و در این عرصه هیچ‌گاه نتوانسته نبض قابل اعتماد را فعال ساخته و توجه اجتماعات گونه‌گون و متکثر قومی، زبانی و مذهبی را نسبت به آن جلب و جامعه را از فقدان این چنین بی‌اعتمادی و در ماندگی سیاسی نجات دهد.

تجلیل از دهه‌ی محرم به سبک که وصف آن رفت، بیشتر موجب دوری و دل‌سردی مردم نسبت به عاشورا می‌شود و بیشتر تنش‌های قومی-مذهبی را در کشور تقویت نموده و افزون بر این ها، تصاویر خشن از جهان اسلام و جهان شیعی به جهانیان پیشکش می‌کند، بنابراین اگر واقع‌انسان‌های معقد به قیام حسین بن علی به دنبال این اند، که اهداف و پیام‌های قیام او را به مردم و جامعه بیان کنند، باید از در گفت‌وگو و منطق پیش بیایند، نه از در خشونت و افراطیت. زیرا افراطیت به هر شکل که صورت بگیرد منافی زندگی است و با باورهای انسان دنیای جدید هرگز سازگار نیست.

و غایت امر، با آن که محرم امسال همچنان با نمایش خون‌ریزی تجلیل شد و گذشت، اما در روزگار پس از ایام محرم پیش‌نهاد می‌کنم، تمامی کسانی که به زندگی عاری از خشونت باور دارند و به فرهنگ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز معتقد اند، باید در برابر گرایش‌های افراطی از دین و قرائت‌های خشن و غیرانسانی از مذهب ایستاد شوند. در غیر آن افراطیت مذهبی دینی بنیان بسیاری از مظاهر زیست و زندگی را که در جریان نزدیک به دو دهه‌ی اخیر شکل گرفته است، ویران خواهد کرد و به ارزش‌های نوین شبخون خواهد زد.

دموکراسی بر نظام چند حزبی، انتخابات آزاد، و جود نهادهای واقع‌مدنی، تفکیک قوا، مطبوعات آزاد و نظارت بر عمل کرد حکومت چگونه است و در این‌جا در چه وضعیت اسفناک قلبی؛ اما زیر اداره‌ی همان حامیان و داعیه‌داران گویا دموکراسی قرار دارد.

حامیان هویت دینی اگر در وضعیت بدتر از هواداران نظم جوامع غربی نبوده است، روزگار بهتر از آن ندارند. نگاه حامیان احیای هویت دینی برای جامعه افغانی تنگ‌نظرانه و منجمد بوده و دسترسی به امتیازات حکومت دینی در آن نمره گذاری شده، و در این نمره گذاری برای برخی‌ها درجه‌ی برترین و به بخش دیگر نمره‌ی برتر و بدبختانه عده‌ای کثیری را کاملان از نعمت حتی دسترسی به حاکمیت دینی محروم پنداشته و یا هیچ نمره نداده اند.

این نمره گذاری جدا از آن واقعیت است که در تعریف دینی قدرت، سر انجام این حرف و حدیث‌ها به تئوکراسی ارتباط یافته و مردم از صحنه حذف و مشروعیت‌اش را از دست داده و به جای آن حکومت گویا دموکراتیک الهی ایجاد کرده‌اند. در این بخش متأسفانه در جامعه‌ی افغانی، بنا به نظم حاکم به هیچ مسلمانی غیر از ساختار خاص و مورد نظر که دانش اندک و امکانات بیشتر در بخش مدیریت دارد، اجازه نمی‌یابد تا قانون الهی را تفسیر و یا آن را تطبیق نماید. زیرا در صورت تطبیق واقعی، امکانات موجودیت سلسله‌مراتب کم گردیده و یک نوع نگرش برابری خواهانه که منافع آن ساختارها را آسیب می‌رساند، به میان می‌آید. و یا به بیان دیگر در حکومت الهی افغانی، مقام اجتهاد و واجد

## عاشورا؛ فرصت نمایش خشونت ...

فضای مرکز و ولایات نسبتن باز شده و فرصت ظاهرین برابر برای ملیت‌ها و گروه‌های دینی\_مذهبی داده شده اند، اقلیت شیعه در کشور برنامه‌های مذهبی شان که عینی‌ترین نمونه‌ی آن دهه‌ی محرم است را هرچه بیشتر قوت می‌بخشند و برای نشان دادن عطش بیشتر شان به جاده‌ها و خیابان‌ها بیرون می‌شوند.

به هر روی، من فکر می‌کنم، که باید نهایت سعی و تلاش صورت گیرد تا در آینده‌ها از قه‌زنی و تیغ‌زنی که یک عمل شرم‌آور و ملال‌آور است و باعث روسپاهی و بدنامی اسلام و اخصن جامعه‌ی شیعی می‌شود و تصویر خشن از خود به‌جا می‌گذارد و افزون بر این‌ها، موجب ایجاد ترس و وحشت میان مردم می‌گردد، جلوگیری صورت گیرد.

احتمالان خانواده‌ها، ملا امامان مساجد، رسانه‌های جمعی و بالاخره دولت در امر جلوگیری از عمل قه‌زنی و تیغ‌زنی، می‌توانند نقش فعال‌تری داشته باشند و در این میان، دولت می‌تواند آن عده ملا امامان که مردم را به عمل قه‌زنی و تیغ‌زنی تشویق و تحریک می‌کنند، به عنوان ترویج‌کننده‌ی خشونت در جامعه مورد تعقیب عدلی و قضایی قرار دهد و به همین منوال، نیروهای امنیتی کشور می‌توانند صفوف قه‌زنان و تیغ‌زنان را برهم زنند.

مشکل مبلغان این دو باور در این است، که هر دو بر اساس الگو برداری از تجربه‌ی جهان غرب و یا دنیای اسلام جامعه‌ی آرمانی شان را در افغانستان با این پیچیده‌گی ساختارهایش به تعریف گرفته و کمتر از آموزه‌های تجربویی آن‌ها، درس آموخته و یا کمتر از آن تجارب جهت غنای باورهایش برای ایجاد یک نظام قانون‌مند بر مبنای خصوصیات جامعه این چینی اندیشیده است.

خصوصیات قابل نقد جامعه‌ی افغانی در آن است، که هر دو گزینه، اغلب زیر فشار باورهای هویتی بدون آن‌که از آن سخن گفته شود قرار داشته و پوشش دموکراتیک‌سازی و یا دینی آن را سوال برانگیز کرده است. تعریف هویتی از مطالبات دموکراتیک و مشارکت همگانی در قدرت و یا تعریف هویتی از پس عینک دینی دو چالش است، که منازعه‌ی افغانستان و بی‌ثباتی در منطقه را خوراک فکری می‌دهد. اگر به ریشه این دو بنیش توجه نمایم.

در اساس تکیه روی این دو تعریف کار جامعه‌ی افغانی نیست. ساختارهای مسلط بر جامعه‌ی افغانی، مدیران اجتماعات انسانی پیرو است، که مدل‌های سیاسی از بیرون برایش تئوریزه می‌شود. بدبختانه مدل تراشی برای جامعه‌ی افغانی در ذهنیت حامیان بیرونی این داعیه‌ی به ظاهر افغانی نمونه‌ای است جدا از الگوهای غربی و دینی که در آن‌جا بر مبنای ارزش‌های خاص اجتماعی نهادینه شده است. همه می‌دانیم که در الگوهای غربی نظام

در آخرین تحلیل، برایی مراسم عزاداری از نوع امروزی آن، که با ضربه‌زدن توسط وسیله‌ی برنده‌ای چون قه‌به به سر و صورت به اصطلاح عزاداران اجرا می‌شود و به جراحت عمیق و خون ریزی شدید منجر می‌گردد، حماقتی بیش نیست. گفته می‌شود که عمل قه‌زنی که نوع خود زنی است، توسط کسانی صورت می‌گیرند که متأسفانه از نعمت سواد محروم اند، تعریف و درک درست از حادثه‌ی کربلا ندارند و پیامد اعمال شان، که جز بدنامی و افراطیت برای جامعه‌ی شیعه و فراتر از آن جامعه‌ی اسلام هیچ چیزی دیگری نیست، را به درستی نمی‌دانند. به هر ترتیبی، واقعیت این است که امروزه رفتار غلط قه‌زنی و تیغ‌زنی که هیچ اساس و ریشه‌ی درستی ندارد، رفته رفته به یک رسم و به یک سنت تبدیل می‌شود، در حالی که زخمی ساختن سر و ریختن خون به این شیوه در کنار این که معنی «نفی زندگی» را می‌دهد هیچ سود دنیوی و اجر اخروی ندارد. چرایی عمل قه‌زنی و تیغ و اجرای مراسم مذهبی به شکل امروزی که خالی از ایراد نیست، ممکن به فکتورهای متعددی بستگی داشته باشد اما از آن‌جایی که اقلیت شیعه مذهب در افغانستان که در دوران حکومت‌های پیشین و خصوص در دوره‌ی سیاه طالبان آزادی مذهبی نداشتند و در اجراء مراسم مذهبی شان دست باز نداشتند، اکنون که



- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول  
 عبدالخالق آزاد  
 شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸  
 سردبیر  
 اسحق‌علی احساس  
 ایمیل: sadaaym@gmail.com  
 زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۱۶ میزان ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۸ اکتبر ۲۰۱۷ میلادی

شماره‌ی ۱۵۰

نقد اجتماعی

## "کور مرغانیم و بس ناساختیم"

امین آرمان

هر رسم و فرهنگی اصلاح شده می‌آید، اما فرهنگ بزرگداشت از قیام امام حسین در کربلا، هر سال نسبت به سال پیش منحرف شده می‌آید و می‌رود تا بیشتر تیغ بکشد و خون بریزد. پل سوخته، به حیث یکی از نقطه‌ها و جاهای مهم و استراتژیک کابل، جایی‌ست که در ایام محرم به مرکز خرید و فروخت تیغ و زنجیر مبدل می‌شود. این جا را می‌توان، دکان تیغ‌فروشی شهر کابل نام‌گذاری کرد. همان طوری که این پل و سر و زیرش، جای امنی است برای خریدن و فروختن ماده‌های مست‌کننده و مخدر، در محرم و عاشورا هم فروشگاه‌های زنجیرفروشی باز می‌شوند و همین طور، در عید قربان و روزهای عاشورا به نقاش گوسفندان هم بدل می‌شود و کسان، در این جا رمه می‌آورند و به فروش می‌رسانند. این هست که می‌گوییم: "پل سوخته مرکز استراتژیک است، برای خرید و فروش چیزهای حرام، حلال و چیزهای مربوط به مصیبت‌داری دهه‌ی اول محرم و مواد مربوط به دشت‌های هلمند و کارخانه‌های تولید مواد مخدر." در همین جا، همه ساله در جریان عاشورا بیرق‌هایی آراسته با نام و عکس‌های ساختگی از امام حسین، اسب با وفایش و برادرش عباس و مشکش به فروش می‌رسند و بر پشت و پیش هر دو چرخ و چهارچرخ شهری بسته می‌شود. افتخار افراطیت در اندیشه‌ی هر دوچرخه سوار و راننده‌ی کاستر و تکسی‌های شهری موج می‌زند. شهر کابل، در دهه‌ی اول محرم، چنان می‌نماید که گویی، دوست‌داران امام حسین مسابقه‌ی دوچرخ‌سواری و موتوروانی داشته باشند. در شب عاشورا از گولایی دواخانه به سوی برجی می‌آیدم، دوچرخه‌ی با علم و پرچی از پیش رویم تیر شد، در آن دم هیچ فکر دیگری نکردم، غیر از این که آن دوچرخ‌سوار نمایش دوچرخه سواری دارد و مهارت‌هایش را به نمایش می‌گذارد.

از سوی دیگر، رسانه‌های مجازی در ایام عاشورا، پر بود از قمه و زنجیر و خون. در کوچه‌ها و خیابان‌های عمومی آدم‌های مذهبی به‌گونه‌ی رفتار می‌کرد، که انگار ما در کربلا خودی هستیم و خود هم، شمر و حرمله‌ی جان خود شده‌ایم و می‌رویم که شهر را افراطیت بکاریم و با نمایش خون‌ریزی بر دل و فکر کودکان تأثیر بد بگذاریم، تا باشد که آنان هم مسیر به دروغ و به اشتباه رفته‌ی ما را تعقیب کنند. همین طور، از مسجدها صداهای متفاوت و بلند پخش می‌شد، که آرامش شهر را به هم ریخته بود. بدون شک، چنین تجلیل از قیام امام حسین بیانگر این است، که ادبیات عاشورایی در جامعه‌ی ما به شدت با منفی‌نگری و بدون قدرت اخلاقی نوشته و خوانده شده است و دارد به سوی افراطیت بیشتر حرکت می‌کند.

اکنون اما سوال این است، که چرا این وضعیت و این رسم ضعیف تغییر نمی‌کند؟ چرا دولت، از فروختن تیغ و زنجیر و از آن همه ابزار افراطیت و خشونت جلوگیری نمی‌نماید؟ اصلن تا چه وقت مردم زنجیر خواهد زد و بر پشت و شانه‌های خود تیغ خواهد کشید؟ همه‌ی این‌هایی که گفته آمدیم، جفاهای بزرگ و درشتی است، بر حسین و قیام او، که می‌خواست آزادی بیاورد و در برابر چهل و ناآگاهی و ستم قربانی شود. باید بپذیریم که هر بیرق بر پشت یک دوچرخ تیری است که آزادی را نشانه می‌رود و هر تیغ بر پشت هر مرد، نشانه‌ی خشونت و خون‌برخاسته از چهل و افراطیت است. امید که از این پس، هر سال بهتر شده برویم و از این افراطیت نجات یابیم.

محمد نسیم نظری

بسترها و شبکه‌های دینی در جوامع معتقد به ارزش‌ها و هنجارهای دینی همیشه در رأس هرم تنظیم روابط اجتماعی بوده و از قدرت و صلاحیت خاصی برخوردار می‌باشد. با ورود جهان به عصر مدرن و پویایی فهم بشری در سطوح مختلف اعم از فرهنگ، هنر، اقتصاد و سیاست، طرز نگاه و برداشت‌های فکری انسان مدرن نسبت به پدیده‌های دینی نیز دچار تحول شد و مورد بازنگری قرار گرفت.

انسان مدرن به رغم چالش‌های بنیادین که در تفسیر حقیقت خود و جوهره‌ی هستی‌بخش خود داشت، تلاش در فهم و درک مفاهیم دینی نیز نمود. این تلاش‌ها هرچند با بحران‌ها و ناملايمات نظری و عملی همراه بود، اما این بسترهای ناملايم نه‌توانست جلو تحقیق و بررسی این انسان را محدود و یا هم مسدود سازد.

انسان جدید که آغوشه و همراه با خرد نقاد مدرن پا به پا در حرکت به سوی ترقی و پیشرفت است، تلاش می‌ورزید تا دین و مناسبات دینی را در چوکات ادبیات جدید و فهم برخوردار از انگاره‌های دانش و تکنولوژی مدرن، تفسیر و تعبیر نماید. یا به عبارتی ساده‌تر، این انگاره‌ها و بسترها را با روش که در دنیای پرآشوب جدید قابلیت عملی و تفسیری دارد، تطبیق داده و آن‌را انسانی سازد.

این نوع برداشت از دین و مناسبات برخوردار از مولفه‌های دینی باعث شد تا روشنفکران - دین‌مداری را تعبیه و در سطوح مختلف از مراتب دشواری‌های نظری و فلسفی در رابطه به مسائل دینی، حمایت و پشتیبانی نماید، تا آن‌های را که از فهم و خرد دینی برخوردار بوده و در کنار آن دانش و بینش عصر جدید را به خوبی درک و آن‌را در زندگی دینی خود حس و عملی نموده اند، در این اردو جا داده و از آن‌ها در مدرن‌سازی دین و تنظیم روابط انسان دین‌مدار در عصر جدید و دنیای نو استفاده نمایند.

روشنفکران در تفسیر و تأویل مفاهیم دینی و تطابق آن‌ها با درک جدید انسانی، دست به کار شدند و مولفه‌های دینی را با مناسبات امروزی مقایسه و در صورت نیاز آن‌ها را با هم‌دیگر ادغام نمودند. با تمام این وجود و کوشش‌های همه‌جانبه‌ی این

طیف فکری در بهبود وضعیت زندگی انسان دین‌مدار، چالش‌های سترگ و دست و پاگیری هنوز هم در صحنه‌ی زندگی دینی قابل طرح و بررسی است. دین به عنوان یک رویکرد خاص یا برداشت و تلقی متفاوت از دیگر قرائت‌های مولفه‌ساز در حیات اجتماعی، همیشه در تنظیم و ترتیب مناسبات و زدوبندها در سطوح مختلف به عنوان یک بازی‌گر اصلی وجود داشته است.

اما آنچه به عنوان اساسی‌ترین شاخصه‌ی این پدیده مطرح است، این است که بسترها و شبکه‌های دینی همیشه در صحنه‌ی سیاست و گفت‌وگوهای قدرت، ابزار دست سیاست‌پیشگان و رهبران اجتماعی قرار گرفته است. این استفاده‌ی ابزاری هرچند در زمانه‌های مختلف متفاوت بوده و به صورت موردی در مواقع حساس از هیجان بیشتری برخوردار بوده، اما به صورت حتم می‌توان یادآور شد که این نوع معامله‌ها در سطح کلی وجود داشته است.

با این‌که اصل در مباحث دینی و سیاسی امروزی این است، که باید دین از سیاست دوری جست و تنها به وظایف و مسئولیت‌های محوله که در متون دینی و فقهی به آن‌ها اشاره شده است، تمرکز یابد، اما مدیران سیاسی و برخی سکنداران دینی از این اصل پا را فراتر نهاده و این دو ساختار را مخلوط و منوط به هم ساخته اند. در جامعه‌ی اسلامی و دینی افغانستان بیشتر از هر مکان دیگر دنیا، این موضوع به شدت بر مناسبات قدرت و تنظیم مهره‌ها و شاه‌رگ‌های سیاسی سایه انداخته است.

**حکومت‌ها در افغانستان همیشه در تلاش بودند تا نیروها و ظرفیت‌های دینی را با خود داشته**

**و حتی‌الامکان به آن‌ها از شریان‌های قدرت سهمی را در نظر گیرند، تا از این طریق بتوانند**

**افکار عمومی جامعه را در اختیار گرفته و هر نوع استبداد سیاسی و نظامی را علیه مردم اعمال**

**نمایند. اما در متن این تعاملات و بده‌بستان‌ها آنچه به عنوان محوری‌ترین واقعیت موجود**

**جامعه‌ی افغانی قابل حس و شهود عقلی بوده این است، که ظرفیت‌های دینی همیشه قربانی**

**مناسبات کلان سیاسی در سطوح مختلف شده و از این طریق مردم افغانستان به صورت**

**مشخص ضربه دیده و از حقوق اولیه‌ی شهروندی شان دورمانده است.**



تاریخ سیاسی و دینی این سرزمین پر است از روایت‌های که معامله و مقابله‌ی گروه‌های دینی و سیاسی را بازگو می‌کند، روایت‌های که نشان می‌دهد بارها سکنداران دینی در مقابل مواضع حاکمیت با لحن تند و ادبیات خشک ایستاده و آن‌را خلاف ارزش‌ها و موارد دینی خوانده و برخی دیگری بر سر سفره‌ی قدرت با حکومت وارد تعامل شده و در چانه‌زنی‌های سیاسی حاکمیت سهیم شده اند.

حکومت‌ها در افغانستان همیشه در تلاش بودند تا نیروها و ظرفیت‌های دینی را با خود داشته و حتی‌الامکان به آن‌ها از شریان‌های قدرت سهمی را در نظر گیرند، تا از این طریق بتوانند افکار عمومی جامعه را در اختیار گرفته و هر نوع استبداد سیاسی و نظامی را علیه مردم اعمال نمایند. اما در متن این تعاملات و بده‌بستان‌ها آنچه به عنوان محوری‌ترین واقعیت موجود جامعه‌ی افغانی قابل حس و شهود عقلی بوده این است، که ظرفیت‌های دینی همیشه قربانی مناسبات کلان سیاسی در سطوح مختلف شده و از این طریق مردم افغانستان به صورت مشخص ضربه دیده و از حقوق اولیه‌ی شهروندی شان دورمانده است.

از میان انبوهی ناملايمات کنونی در ساحه‌ی تفسیر و تعبیر قوانین و دستورالعمل‌های دینی، آنچه می‌تواند به عنوان راهکار عاقلانه و دین‌باورانه، مناسبات دینی و سیاسی جامعه را سامان داده و این کتله‌های سرگردان را باهم‌دیگر و در کنار هم بنشانند، ارائه‌ی تفسیر دقیق و مطابق به شرایط کنونی از مفاهیم و انگاره‌های دینی بوده که به شدت امروزه دچار تنش‌های فکری و فیزیکی گردیده است. اگر علما و اندیشمندان دینی جامعه با تمام وجود و توان در مقابل عوامل بحران‌زا ایستاده و با تفسیر جدید از متون و منابع دینی در جامعه وارد شوند، به حتم می‌توان ادعا کرد، که بخشی عظیم از ناملايمات کنونی کشور حل و حتی‌الامکان راهکاری برای بیرون‌رفت از این وضعیت ارائه خواهد شد، اما اگر تفاسیر دینی نتواند با فهم جدید و انگاره‌های مدرن تطابق حاصل نماید، ما در آینده‌ی نزدیک شاهد یک بحران کلان اجتماعی در کشور خواهیم بود.